ایرانی و افغانستانی «خون شریک» همدیگرند

یادکردی از زنده‌یاد محمدسرور رجایی، شاعر و نویسنده در زمینه پیوندهای فرهنگی و تاریخی دو ملت ایران و افغانستان

علیرضا محمدی

مرحوم محمدسرور رجایی از چهره‌های فرهنگی شناخته‌شده ایران و افغانستان بود. او که سال ۱۳۴۷ در کابل متولد شده بود، در سال ۱۳۷۳ به ایران مهاجرت می‌کند و بعدها تلاش‌های زیادی در خصوص پیوند دو ملت ایران و افغانستان انجام می‌دهد. یکی از تحقیقات جامع مرحوم رجایی بررسی مشارکت رزمندگان ایرانی و افغانستانی در وقایع تاریخی دو کشور بود. این وقایع یکی از کمک‌های آموزشی و مستشاری ایرانیان به مجاهدان افغانستانی در مبارزه با حکومت وقت کمونیستی و همچنین اعزام صدها و بلکه هزاران نفری افغانستانی‌ها به جبهه‌های دفاع مقدس و مبارزه با رژیم بعث عراق بود. به دلیل وجود شهدای ایرانی در افغانستان و همین طور شهدای افغانستانی در جبهه‌های جنگ تحمیلی و دفاع مقدس، مرحوم رجایی این دو ملت را «خون شریک» یکدیگر می‌دانست. این نویسنده و شاعر شهیر افغانستانی عاقبت در مردادماه ۱۴۰۰ بر اثر ابتلا به ویروس کرونا درگذشت.

مرحوم محمدسرور رجایی در حال نشان دادن یکی از آثار خود به مقام معظم رهبری

Leader

سفر به یادمان‌های دفاع مقدس

چند سال قبل از فوت محمدسرور رجایی بود که همراه یک گروه از خبرنگاران به یادمان‌های عملیاتی غرب کشور رفتیم. در جمع ما، محمدسرور رجایی نیز حضور داشت. حضور یک افغانستانی در میان گروه ما که خبرنگار هم نبود، جالب توجه بود، بنابراین سعی کردم از علت حضورش جویا شوم و در این بین گفت‌وگوهایی باهم داشتیم که مشخص کرد او تحقیقات خوبی در خصوص حضور رزمندگان افغانستانی در دفاع مقدس انجام داده است. رجایی معتقد بود در رویدادها و حوادث مختلف، دو ملت کنار هم ایستاده‌اند و خون‌شان در یک هدف واحد ریخته است، بنابراین به قول او و طبق اصطلاحی که در بین افغانستانی‌ها رایج است، دو ملت «خون شریک» شده‌اند. از آنجا که حوزه کاری من دفاع مقدس است، تصمیم گرفتم گفت‌وگوهای دوستانه بین خودم و آقای رجایی را هدفمند دنبال کنم.

شهیدان احسان پارسی و ابوالفضل کربلایی پوریزدی

حین گفت‌وشنودی که با مرحوم رجایی داشتم، به این نکته پی بردم که او سال ۷۳ و در سن ۱۶ سالگی به ایران مهاجرت کرده است. تا قبل از آن زندگی پرمخاطره‌ای در افغانستان داشته، حتی مجبور شده است به دلیل ظلم حکومت کمونیستی، از شهرش کابل مهاجرت کند. آنها مدتی در منطقه آزاد شده از سوی مجاهدان مانده و سپس همراه خانواده به ایران آمده بودند.

اما جرقه پرداختن به مقوله «خون شریکی» دو ملت ایران و افغانستان از سوی مرحوم رجایی از آشنایی‌اش با زندگی‌نامه «شهید ابوالفضل کربلایی پوریزدی و شهید احسان پارسی» شکل گرفته بود. خودش می‌گفت: «این موضوع برمی‌گردد به سال ۱۳۶۲، زمانی که در کابل ساکن بودیم. آنجا یک نشریه به نام «استقامت» که از طرف حزب جهادی حرکت اسلامی منتشر می‌شد، به شکل مخفیانه به دست دوستداران گروه‌های جهادی می‌رسید. یادم است من این نشریه را مطالعه می‌کردم و سپس به دست دیگر علاقه‌مندان می‌رساندم. یک‌بار در یکی از شماره‌هایش مطلبی در خصوص شهید احسان پارسی از شهدای ایرانی جهاد در افغانستان خواندم. این مطلب خیلی ذهنم را درگیر کرد که اصلاً چرا باید یک انسان آزاده از شهر بیرجند ایران هجرت کند و در غربت به شهادت برسد. یک سال بعد در همین نشریه باز به مطلبی در خصوص شهید ابوالفضل کربلایی پوریزدی برخوردم؛ شهیدی که از شهر قم به افغانستان آمده و در جهاد با حکومت کمونیستی به شهادت رسیده بود. همان زمان دوست داشتم اطلاعات بیشتری در خصوص شهدای ایرانی کسب کنم، اما در موقعیت جنگی آن روزهای افغانستان، شرایط کار برایم مهیا نبود. بعدها که به ایران آمدم، با پیش‌زمینه‌هایی که در این خصوص در ذهنم وجود داشت، تصمیم گرفتم با جدیت نسبت به شناسایی ایرانی‌های شهید در افغانستان و همین طور افغانستانی‌های شهید در جبهه‌های دفاع مقدس اطلاعات کسب کنم.»

از شهید غریب تا مأموریت خدا!

محمدسرور رجایی علاوه بر نویسندگی و شاعری، دستی هم بر مستندسازی داشت. به گفته خودش زمانی که نوجوان بود و هنوز در افغانستان زندگی می‌کرد، از تهیه فیلم گرفته تا عکاسی، نمایش مستند و فیلم سینمایی کارهای فرهنگی مختلفی انجام می‌داده است. سال ۱۳۷۳ که به ایران می‌آید، جنگ تحمیلی نیز به اتمام رسیده بود و او در فراغت و آرامشی که وجود داشت، تصمیم می‌گیرد فعالیت‌های فرهنگی‌اش در زمینه شناسایی خون شریکی دو ملت را از طرق مختلف ادامه دهد.

او می‌گفت: «می‌توانم بگویم زمانی که من کار را شروع کردم، هیچ اطلاعات مکتوب یا مستندی در خصوص رزمندگان و شهدای مشترک ایرانی و افغانستانی وجود نداشت. پیدا کردن افراد مطلع، مثل رزمندگان آن دوران یا هر چیزی که بخواهد نشانی به من بدهد، اوایل بسیار سخت بود. نهایتاً از سال ۸۶ توانستم به طور جدی وارد این مقوله شوم و با چند خانواده شهید ایرانی و همین طور افغانستانی‌های حاضر در دفاع مقدس ارتباط پیدا کنم.»

از مشکلات موجود در مقابل تحقیقات مرحوم محمدسرور رجایی این بود که در زمان شروع کار، کسی او را نمی‌شناخت و گاه با برخوردهای سردی مواجه می‌شد. همچنین او گلایه داشت که چرا نمی‌توانست به عنوان یک مهاجر افغانستانی، در برخی مناطق مانند غرب کشور حضور پیدا کند. به هر روی این محدودیت‌ها باعث شده بود طبق گفته خودش، اوایل تحقیقاتش با مشکلات بسیاری روبه‌رو باشد.

رجایی می‌گفت: «سال ۸۹ یکی از دوستانم به من اطلاع داد که با خانواده شهید احمدرضا سعیدی از شهدای ایرانی مدفون در افغانستان ارتباط دارد. من قبلاً از این شهید شنیده بودم. مزار او در افغانستان قرار داشت، اما خانواده‌اش را نمی‌شناختم. گفته‌های دوستم را به فال نیک گرفتم و از طریق او به خانواده شهید وصل شدم. ابتدا قصد نداشتند صحبتی در این خصوص کنند، اما اصرار کردم و به قول معروف آنقدر رفتم و آمدم تا اینکه پذیرفتند و حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ صفحه از آنها مصاحبه گرفتم. همین جا به فکرم رسید چرا گزارش تصویری یا همان مستند از زندگی شهید تهیه نکنم؟ چون در افغانستان پیش‌زمینه‌های ورود به کارهای مستندسازی داشتم، به رغم همه سختی‌ها، تصمیمم را عملی کردم، بنابراین از کوچه و محله زندگی شهید گرفته تا محل دفنش در منطقه بهسود افغانستان محل دفن شهید سعیدی رفتم. (آن زمان مسیر عبور به منطقه بهسود دست طالبان و رسیدن به آنجا با خطرات بسیاری همراه بود) آنجا با همرزمان دوران جهاد شهید، مردم محله و همین طور خانواده شهید گفت‌وگوهایی انجام دادم و این مستند را با نام «مأموریت خدا» ساختم. نامش را مأموریت خدا گذاشتم، چراکه شهید احمدرضا سعیدی با نیت الهی قدم به مسیر پرمخاطره جهاد در افغانستان گذاشته بود. او یک رزمنده مکتبی بود و با انگیزه‌های والایی که داشت، به افغانستان رفت و همان جا به شهادت رسید. مستند دیگر را هم در خصوص شهید رجب غلامی از شهدای افغانستانی حاضر در دفاع مقدس با نام «شهید غریب» تهیه کردم.»

> شهید احمدرضا سعیدی از شهدای بارز ایرانی حاضر در جهاد ملت افغانستان است که مزارش نیز در شهر بهسود این کشور قرار دارد. احمد رضا سعیدی از رزمندگان ایرانی حاضر در غائله کردستان بود که همان جا به همراه دوستش محمدعلی حاجیخانی تصمیم می‌گیرند به امر حضرت امام(ره) در خصوص صدور انقلاب به کشورهای منطقه جامه عمل بپوشانند و به افغانستان بروند

مزار شهید ایرانی در «بهسود» افغانستان

همان طور که اشاره شد، شهید احمدرضا سعیدی از شهدای بارز ایرانی حاضر در جهاد ملت افغانستان است که مزارش نیز در شهر بهسود این کشور قرار دارد. احمد رضا سعیدی از رزمندگان ایرانی حاضر در غائله کردستان بود که همان جا به همراه دوستش محمدعلی حاجیخانی تصمیم می‌گیرند به امر حضرت امام(ره) در خصوص صدور انقلاب به کشورهای منطقه جامه عمل بپوشانند و به افغانستان بروند. آنها به تهران می‌آیند اما در آنجا حاجیخانی به هر دلیل منصرف می‌شود و شهید سعیدی یکه و تنها به افغانستان می‌رود.

مرحوم محمدسرور رجایی که کتاب و مستند شهید سعیدی را تهیه کرده است، در خصوص این شهید والامقام می‌گفت: «او ابتدا به عنوان نیروی جهادی در کنار مجاهدان می‌جنگد، اما فرماندهش متوجه می‌شود توانایی‌های زیادی دارد و از احمدرضا سعیدی می‌خواهد که در امر آموزش نیروها مشغول شود. شهید سعیدی چند ماه در افغانستان می‌ماند و در کنار جهاد با کمونیست‌ها، به آموزش نیروهای افغانستانی مبادرت می‌ورزد. مهرماه سال ۱۳۵۹ صدام به ایران حمله می‌کند. بعد از اینکه شهید سعیدی می‌شنود عراق به ایران حمله کرده است، تصمیم به بازگشت می‌گیرد، اما ۱۱ مهرماه ۵۹ حین آموزش خنثی‌سازی مین، انفجاری رخ می‌دهد و به شهادت می‌رسد. اکنون مزار او در بهسود زیارتگاه مردم منطقه شده و حتی برخی از آنها به این شهید بزرگوار متوسل می‌شوند و حاجت می‌گیرند.»

> هر چه از اشتراکاتی مثل زبان، فرهنگ و تاریخ بگوییم، کار شهدای مشترک دو ملت، فراتر از همه این مفاهیم است. آنها در مسیر اسلام‌خواهی و عدالت‌خواهی، مرزهای سیاسی موجود بین دو کشور را نادیده گرفتند و جان‌شان را برای ارزش‌های مورد قبول ملت‌های‌مان تقدیم کردند

ایثار شهید افغانستانی در والفجر ۹

شهید رجب غلامی هم از افغانستانی‌های حاضر در جبهه‌های جنگ تحمیلی بود. این شهید بزرگوار متولد شهر کابل در افغانستان بود، اما در سال ۱۳۵۹ از افغانستان به بجستان مهاجرت می‌کند و مدتی بعد به عنوان بسیجی به جبهه‌های جنگ تحمیلی می‌رود. او در میان همرزمان ایرانی‌اش بسیار محبوب بود. نهایتاً رجب غلامی در سال ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۹ به صورت بسیار قهرمانانه به شهادت می‌رسد.

مرحوم محمدسرور رجایی که تحقیقات خوبی در خصوص این شهید انجام داده بود، می‌گفت: «من با همرزم شهید غلامی، آقای شریفی‌مقدم صحبت کردم. او تعریف می‌کرد که در عملیات کربلای ۹ وقتی من و شهید رجب غلامی به میدان مین و سیم‌های خاردار دشمن رسیدیم، شرایط خاصی پیش آمد که باید یکی از ما روی سیم خاردارها دراز می‌کشید و سایر رزمنده‌ها از رویش عبور می‌کردند. هر کدام از ما اصرار می‌کرد که خودش این کار را انجام دهد. عاقبت قرار شد قرعه بیندازیم. قرعه به نام رجب افتاد و روی سیم خاردارها دراز کشید. ۵۰-۴۰ رزمنده از روی او عبور کردند. تنش کاملاً به سیم‌ها چسبیده بود. همه که عبور کردند او را بلند کردم و شنیدم که گفت خدایا شکرت. در همین لحظه یک گلوله آمد و به چشم چپش اصابت کرد و به شهادت رسید. شهادت او بسیار باعث تألم خاطر همرزمانش شد.»

رجایی می‌گفت که خط سیر شهید غلامی را تا محل دفن پیکرش تعقیب کرده است: «بعد از شهادت رجب غلامی، پیکر این شهید بزرگوار را به محل زندگی‌اش در بجستان خراسان انتقال می‌دهند. اکنون مزار شهید رجب غلامی در شهر بجستان خراسان‌رضوی قرار دارد. اگرچه من حتی خانواده او را پیدا نکردم، اما تمامی ۳۰هزار اهالی منطقه قوم و خویش او هستند و پنج‌شنبه‌ها مزار شهید غلامی شلوغ‌تر از تمامی مزارها می‌شود.»

شهید رجب غلامی (نفر وسط) از شهدای افغانستانی دفاع مقدس

صدها شهید افغانستانی دفاع مقدس

زمانی که من با مرحوم محمدسرور رجایی گفت‌وگو می‌کردم، در جمع کاروان رسانه‌ای و در مناطق عملیاتی دفاع مقدس حضور داشتیم. حین بازدید از یادمان‌های شهدا در این مناطق، او می‌گفت که طبق تحقیقاتش، چندصد رزمنده افغانستانی در جبهه‌های دفاع مقدس به شهادت رسیده‌اند. رجایی می‌گفت که این آمار تا ۳هزار شهید نیز می‌رسد. در آن سو نیز رزمندگان زیادی از ایران برای آموزش مجاهدان افغانستانی و حتی جهاد به این کشور رفته‌اند که از این بین، تعدادی نیز به شهادت رسیده‌اند.

رجایی می‌گفت: «من سعی کردم کنگره شهدای افغانستانی دفاع مقدس در سطح کشوری برگزار شود. دوست دارم مردم ایران بدانند که صدها افغانستانی در دفاع مقدس شهید شده‌اند. الان که با نسل جوان صحبت می‌کنم، متأسفانه خیلی از آنها واقف به این موضوع نیستند. رزمندگان افغانستانی آنقدر حضور پررنگی در جبهه‌های دفاع مقدس داشتند که حتی نمی‌توانیم این حضور را به یک واحد یا لشکر خاص نسبت بدهیم. هر جای ایران که افغانستانی‌ها زندگی می‌کردند، از طریق لشکر یا تیپ آن استان به جبهه می‌رفتند. عمدتاً هم نیروی رزمی بودند، اما در مسائل دیگر مثل تدارکات، پشتیبانی و حتی تعمیر ادوات زرهی هم فعالیت می‌کردند. الان هم که بحث دفاع از حرم پیش آمده است، لشکر فاطمیون با همت و غیرت رزمندگان افغانستانی تشکیل شده است. هر چند این رزمنده‌ها برای دفاع از حریم اهل بیت(ع) به سوریه می‌روند، ولی باید این نکته را هم در نظر داشته باشیم که حضور آنها در جبهه سوریه، باعث می‌شود پای تروریست‌ها به مرزهای ایران اسلامی کشیده نشود. در واقع حضور فاطمیون در جبهه دفاع از حرم، در تداوم حضور این رزمنده‌ها در جبهه دفاع مقدس است.»

مسیر اسلام‌خواهی و عدالت‌خواهی

مرحوم رجایی معتقد بود: «ما هر چه از اشتراکاتی مثل زبان، فرهنگ و تاریخ بگوییم، کار شهدای مشترک دو ملت، فراتر از همه این مفاهیم است. آنها در مسیر اسلام‌خواهی و عدالت‌خواهی، مرزهای سیاسی موجود بین دو کشور را نادیده گرفتند و جان‌شان را برای ارزش‌های مورد قبول ملت‌های‌مان تقدیم کردند. چه ایرانی‌هایی که در کنار مجاهدان افغانستانی به شهادت رسیدند و چه افغانستانی‌هایی که در کنار رزمندگان ایرانی به شهادت رسیدند، همگی معترف به ارزش‌های موجود در جبهه مقاومت اسلامی بودند و به همین دلیل است که ما آنها را شهدای جهان وطنی می‌نامیم. اگر این شهدا به خوبی معرفی شوند، به قطع و یقین دیگر کسی در ایران نخواهد بود که به ما تنها به چشم عمله و کارگر نگاه کند.»

شهیدان اقبال افغانستانی و ضابط ایرانی

محمدسرور رجایی بارها در صحبت‌هایش از اصطلاح «خون شریکی» استفاده می‌کرد. هر چند معنای این اصطلاح را گفته بود، ولی به دلیل کثرت استفاده‌اش از آن، پرسیدم: چرا اصرار دارید که از شهدای دو کشور با عنوان «خوش شریک» یاد کنید؟ او در پاسخ گفت: «وقتی شهید اقبال حیدری از رزمندگان افغانستانی دفاع مقدس در کنار شهید ضابط شجاع ایرانی داخل یک سنگر باهم به شهادت می‌رسند، خون‌شان باهم ادغام می‌شود یا وقتی شهید احمدرضا سعیدی حین آموزشی شهید می‌شود و چند مجاهد افغانستانی کنارش مجروح می‌شوند، خون آنها باهم پیوند می‌خورد. این خون شریکی بهترین تعبیر برای بیان برادری و همدلی بین دو ملت ایران و افغانستان است که اگر خوب تبیین شود، مسلماً هیچ نیرویی نمی‌تواند اتحاد و برادری بین این دو ملت را از بین ببرد.»

از دشت لیلی تا جزیره مجنون

چند سال بعد از دیدار و گفت‌وگویم با محمدسرور رجایی بود که ماجرای کرونا پیش آمد و هفتم مردادماه ۱۴۰۰ خبر رسید که او بر اثر ابتلا به بیماری کرونا درگذشته است. رجایی هنرمندی بود که هنرش را اعم از شعر، نویسندگی و مستندسازی در خدمت اثبات نزدیکی دو ملت ایران و افغانستان قرار داده بود. او می‌گفت که دوست دارد برای تک‌تک شهدای مشترک ایران و افغانستان کار تحقیقاتی انجام دهد و برای هر کدام یک مستند یا اگر شده یک کتاب تهیه کند. هر چند عمرش کفاف نداد تا به این مهم دست پیدا کند، اما او تا روزی که بود، در این مسیر ارزشمند قدم و آثار ارزشمندی نیز در این خصوص از خود به یادگار گذاشت.

مدیریت خانه ادبیات افغانستان و مدیریت دفتر شعر و داستان افغانستان در حوزه هنری از جمله مسئولیت‌های او بود. همچنین کتاب «از دشت لیلی تا جزیره مجنون» یکی از آثار شاخص اوست. این کتاب مجموعه‌ای از خاطرات رزمندگان افغانستانی دفاع مقدس را شامل می‌شود که در حاشیه دیدار با رهبر معظم انقلاب در خردادماه سال ۱۳۹۸ تقدیم ایشان کرد. کتاب‌های «مأموریت خدا هفت روایت از احمدرضا سعیدی شهید ایرانی جهاد اسلامی افغانستان» «در آغوش قلب‌ها»، «گل‌های باغ کابل»، «در آغوش قلب‌ها» و «اشعار و خاطرات مردم افغانستان از امام خمینی» برخی از آثار منتشرشده رجایی است. همین طور کتاب خاطرات «شهید دکتر سیدعلی شاه موسوی گردیزی» از فرماندهان جهادی افغانستان که به دست عوامل داعش ترور شد، از تلاش‌های محمدسرور رجایی است که بعد از فوت او، کارهای انتشارش انجام گرفت.

نمای نزدیک

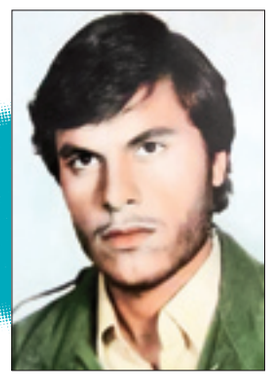

شهید احسان پارسی از شهدای ایرانی در جهاد افغانستان

شهید «پارسی» و تشکیل هسته‌های آموزش مجاهدان افغانستانی

شهید احسان پارسی اولین شهید ایرانی بود که مرحوم محمدسرور رجایی با زندگی او آشنا می‌شود و پس از این آشنایی تصمیم می‌گیرد در خصوص شهدای مشترک ایران و افغانستان تحقیق کند، اما شهید پارسی چه خدماتی انجام داده بود؟

شهید احسان پارسی متولد دوم خرداد ۱۳۳۹ در روستای مود از توابع شهرستان سربیشه در خانواده‌ای مذهبی بود. او سال ۱۳۵۶ در دانشگاه سیستان‌وبلوچستان پذیرفته می‌شود. همزمان با ورودش به دانشگاه، به همراه چند نفر از دوستان، اقدام به تشکیل انجمن اسلامی می‌کند که کارشان رفع شبهات مذهبی و دینی دانشجویان، ایستادگی در برابر استادانی که منحرف یا وابسته به ایادی دست‌نشانده بودند و از بین بردن تلویزیون ناهارخوری دانشگاه به خاطر پخش فیلم‌های مستهجن برای دانشجویان، از جمله اقداماتی بود که شهید احسان پارسی و دوستانش انجام می‌دهند. چند ماهی از تحصیل احسان نگذشته بود که قیام انقلابی مردم قم، تبریز و یزد شروع می‌شود و شهید پارسی نیز به جریان انقلابی مردم می‌پیوندد. بعد از پیروزی انقلاب، او جزو اولین نفراتی بود که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را در زاهدان تأسیس و پرونده‌های ساواک را در آنجا بررسی می‌کرد. او در زاهدان با گروهک‌های مختلفی در مبارزه بود، اما با هجوم شوروی به افغانستان و آواره کردن مسلمانان افغانستانی، شهید پارسی بسیار از این موضوع متأثر می‌شود و تصمیم می‌گیرد کاری برای این مردم مظلوم انجام دهد، بنابراین تصمیم می‌گیرد هسته‌های آموزش را برای مجاهدان افغانستانی ایجاد کند. در آن زمان، جنگ رژیم بعث عراق علیه ملت ایران آغاز شده بود، بنابراین شهید احسان پارسی ابتدا تصمیم می‌گیرد به جبهه‌های جنگ تحمیلی برود. او برای آموزش جنگ‌های چریکی و نامنظم به فرماندهی شهید چمران، عازم اهواز می‌شود. یکی از کارهای وی، جمع کردن و اعزام نیروهای افغانستانی و ایرانی به اهواز برای آموزش دوره‌های چریکی و جنگ‌های نامنظم بود. در مرحله آخر که به بیرجند برمی‌گردد، خبر شهادت دکتر چمران او را بسیار متأثر می‌کند و تصمیم می‌گیرد به همراه همسرش به اهواز برود و در آن گرمای طاقت‌فرسای خوزستان در تیرماه، مبارزه خود را در مقابل بعثی‌ها ادامه دهد. پس از مدتی به مشهد و بیرجند بازمی‌گردد و مجدداً در سپاه پاسداران بیرجند فعالیت خود را از سرمی‌گیرد. پس از آشوب‌های منافقین در شهرستان آمل، وجود او برای دستگیری منافقین شدیداً احساس می‌شود، به همین جهت به زاهدان می‌رود و چون اعضای این گروه خاطی به پاکستان گریخته بودند، بنابراین به مدت دو ماه به یادگیری زبان اردو می‌پردازد و برای مبارزه و دستگیری منافقین به مناطق مختلف پاکستان و افغانستان سفر می‌کند تا اینکه در یک مأموریت برای دستگیری ژنرال شوروی به پاسگاه‌های مرزی جنوب افغانستان اعزام شده بود که سرانجام در تاریخ هشتم اسفند ۱۳۶۰ در مرز افغانستان به فیض شهادت نائل می‌شود.»